

دهه اول محرم ۱۴۴۵ _ تهران

استاد اوجی شیرازی

شب اول:

_ علت اصلی و انگیزه حرکت سیدالشهداء سلام الله عليه به سمت عراق

_ آثار و حکمت های حرکت سیدالشهداء سلام الله عليه

_ مهم ترین اثر شهادت سیدالشهداء سلام الله عليه

اعوذ بالله من الشیطان اللّعين الرحيم

اعوذ بولايتک يا مولای يا اميرالمومنين

بسم الله الرحمن الرحيم

صلى الله عليك يا رسول الله و على اهل بيتک المظلومين المعصومين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

اللهم کن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک عليه و على آباءه فى هذه الساعة و فى کل ساعة ولياً و حافظاً و قائداً و
ناصرأ و دليلاً و عيناً حتى تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فيها طويلاً.

يا صاحب الزمان!

شد ماه عزا، می کشی از عمق دلت آه / شرمنده که از سوز دلت نیستم آگاه

هستی و نمی بینمت و کاش بینم / آن لحظه که با شال سیه می رسی از راه

می سوزی و سر تا قدمت می شود آتش / می نوشی اگر جرعه ی آبی تو در این ماه

جانم به فدای تو صباحاً و مساءً / ای منتقم خون خدا آجرک الله.

اَلسَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ. اَلسَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الظُّمَاءِ.

يا رَحْمَةَ اللهِ الْوَاسِعَةِ و يا بابَ نَجاةِ الْأُمَّةِ، حَبِيبِ يا حسين!

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ. (انبیاء/۲۶ و ۲۷)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نسألك اللهم بروح علي بن ابيطالب عليهما السلام الذي لم يشرك بالله طرفة عينٍ ان تعجل فرج مولانا صاحب الزمان.

هدیه محضر امیر عوالم حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین

صلوات الله عليهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید. اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

در آخرین و واپسین لحظات، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر شهادت بودند، امیرالمومنین سلام الله

علیه دو زانو محضر رسول خدا نشستند، سمت راست امام مجتبی، سمت چپ سیدالشهداء صلوات الله عليهم اجمعین

و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها پشت پرده بودند؛ پیغمبر اکرم چشم مبارک را باز کردند و رو کردند به امیرالمومنین

و گفتند: علی جان، قرار است که مردمان بعد از من به وسیله‌ی تو امتحان شوند. چه می‌کنی در آن زمان؟

- چه کنم یا رسول الله؟

- علی جان، صبر کن. خار در چشم، استخوانت در گلو، صبر کن.

- چشم یا رسول الله. صبر می‌کنم.

- علی جان، حق تو را ضایع می‌کنند. تو را خانه‌نشین می‌کنند. چه می‌کنی؟

- صبر می‌کنم.

پیغمبر اکرم یک جمله فرمود که پهلوان خیبر، آن کسی که به جنگ عمرو عبدود، به رزم خندق و احد، در برابر هیچ

فارس و پهلوانی زانو به زمین نزده بود، فرمودند تا این جمله را از رسول خدا شنیدم، «فوقعتُ مَغْشِيًّا علی وجهی.» با

صورت به زمین افتادم.

چه گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله؟

فرمودند: علی جان، بعد از من حرمت فاطمه‌ی تو را می‌شکنند.

- من زنده هستم حرمت فاطمه را می‌شکنند؟ چه کنم یا رسول الله؟

فرمودند: علی جان، باید صبر کنی. قرار است مردم امتحان شوند.

- چشم یا رسول الله. سمعاً و طاعتاً.

پیامبر به امام مجتبی رو کردند و فرمودند: عزیز دلم حسنم، (من چه گویم در پی راز و نیاز / می‌کشند از زیر پایت جانماز.) چه می‌کنی وقتی که دور و بری‌های تو به تو جسارت می‌کنند؟

- چه کنم یا رسول الله یا جدّاه؟

- حسنم، میوه‌ی دلم، باید صبر کنی.

- چشم یا جدّاه. شما دستور می‌دهید صبر می‌کنم.

پیامبر رو کردند به سیدالشهداء سلام الله علیه: حسینم، عزیز دلم، (روز عاشورای سال شصت و یک / گردد او در خون یاران مُنهمک / مسلم و عابس، حبیب و حرّ و جون / قاسم و عبدالله و عثمان و عون / می‌شود سرها ز تن‌هاشان جدا / آن عزیزان و حبیبان خدا.) حسینم، آن موقعی که وسط بیابان کربلا، چپ و راست را نگاه می‌کنی، «تُنادی هل من ناصرٍ یَنْصرُنِی» کسی جواب نمی‌دهد، چه کار می‌کنی حسینم؟

- چه کنم یا رسول الله؟ شما دستور بدهید.

- حسینم، صبر کن.

- چشم یا جدّاه صبر می‌کنم.

همین موقع صدای ناله‌ی مادرانه حضرت زهرا سلام الله علیها از پشت پرده بلند شد. پیامبر فرمودند: دخترم فاطمه بنشین کنارم / شد زمان احتضارم / دردها در سینه دارم. فاطمه جان، صبر کن. من پدر تو پیغمبرم، «مَنّا اسدالله و مَنّا اسد رسوله». آیا کافی نیست که خداوند متعال شوهر تو را علی بن ابی طالب قرار داده است؟ هر چه می‌گفتند، حضرت زهرا مادر است، اشک می‌ریختند و گریه می‌کردند.

در مخزن البكاء یک روایت دیدم: حضرت زهرا سلام الله علیها موی امام حسین را با احتیاط شانه می‌کردند و گریه می‌کردند. پیغمبر پرسیدند: دخترم فاطمه، چرا گریه می‌کنی؟ و چرا انقدر با احتیاط موی حسین را شانه می‌کنی؟ عرضه داشتند: پدر جان یا رسول الله، خوف این را دارم که مویی از سر حسین من کنده شود و حسینم آزار ببیند. حالا شنیده است که حسینش را آن‌طور با تشنگی در بیابان کربلا شهید می‌کنند.

پیغمبر اکرم هر چه خواستند حضرت زهرا را تسلی بدهند، نتیجه نداشت. یک جمله فرمودند به سیده نساء العالمین که ایشان لبخند زدند. گفتند: دخترم فاطمه، «مَنّا مهدی هذه الأمّة.» ما مهدی داریم. خستگان هجر را ایام درمان خواهد آمد.

همان موقع جبریل آمد، چیزی مانند کتاب به محضر رسول خدا تقدیم کرد.

- یا رسول الله، این دستور خداوند متعال است که بعد از تو، اوصیائت باید چگونه رفتار کنند. امیرالمومنین قسمت خودش را ببیند، ریز دستوراتی که باید امیرالمومنین سلام الله علیه به آن عمل کند، در این کتاب نوشته شده است. بعد از آن دستورات امام مجتبی، سپس دستورات سیدالشهداء تا مهدی آل الله علیهم صلوات الله.

عرض این است که هر چه می‌کنند: **بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**. (انبیاء/ ۲۶ و ۲۷)

پنجاه سال از این ماجرا گذشت.

شش ماه قبل از ماجرای کربلا و عاشورا، در ماه رجب سال شصتم هجری، وقتی که خبر رسید معاویه به درک واصل شده است و یزید بر مسند خلافت نشسته است، ولید حاکم مدینه، شبانه امام حسین را احضار کرد که باید الان بیعت کنی. حضرت فرمودند: «إنا اهل بیت النبوة و معدن الرساله، بنا فتح الله و بنا یختم.» کسی مانند حسین سلام الله علیه بیاید با کسی مانند یزید میمون باز عرق خور بیعت کند؟! امکان ندارد. حضرت شبانه خارج شدند. کنار قبر پیغمبر اکرم آمدند، صورت روی قبر رسول خدا گذاشتند: «السلام علیک یا رسول الله. انا الحسین بن فاطمه، فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلفتنی فی امتک.»

منم حسین در آغوش پروریده‌ی تو / منم که بود ز من روشنی دیده‌ی تو
منم حسین تو کز لطف، ای شه لولاک / هزار مرتبه فرموده‌ای جُعِلْتُ فِدَاک
به آن رسیده که آواره از مدینه شوم / به دشت کوفه گرفتار اهل کینه شوم.

گریه می‌کردند و با رسول خدا صحبت می‌کردند. همین‌طور که صورت سید الشهداء روی قبر مبارک پیغمبر اکرم بود، پیغمبر خدا و انبیاء در برابر سیدالشهداء ظاهر شدند. رسول خدا سر امام حسین را به سینه چسبانده. بین دو چشم ایشان را بوسیدند. ای حسین من، ای حبیب من، ای شهید من، ای عمل کننده به عهد الهی، ای شفاعت کننده‌ی ماه تا ماهی. به گریه گفت که ای نور هر دو دیده‌ی من / حسین بی‌کس در خاک و خون تنیده‌ی من / نگاه کن که چه سان زار گشته مادر تو / ببین فراق چه کرده است با برادر تو / در این ریاض چو سیماب بی‌قرار تویم / همه نشسته به ره چشم انتظار تویم. حسینم همان‌گونه که دم آخر به تو دستور دادم، هر چه سریع‌تر از مدینه خارج شو و به سمت مکه برو و بعد از آن هم باید به سمت کربلا بروی.

• لذا علت اصلی حرکت امام حسین علیه السلام، دستور خداوند متعال است.

بعد از ماجرای شهادت سید الشهداء، نگاه‌های مختلفی به کربلا شده است. بعضی‌ها نگاه عرفانی کردند، بعضی‌ها نگاه تاریخی کردند و... اگر کسی بخواهد فقط با عینک تاریخ به ماجرای عاشورا و کربلای سید الشهداء نگاه کند، قطعاً به انحراف خواهد رفت. می‌گوید امام حسین علیه السلام گفتند با یزید بیعت نمی‌کنم. راه افتادند رفتند مکه.

«لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ.» مومن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.

همه آمدند گفتند یا ابا عبدالله، مگر یادتان رفته است که مردم نامرد کوفه با امیرالمومنین چه کار کردند؟ که امیرالمومنین روی منبر گریه کردند، گفتند خدایا مرا از اینها بگیر. مگر یادتان رفته است که همین مردم کوفه با امام مجتبی سلام الله علیه چه کار کردند؟ حالا همین مردم به شما نامه نوشتند.

اولین کسانی که به سیدالشهداء نامه نوشتند، چه کسانی هستند؟

عمر سعد لعنت الله علیه، شیبث بن ربیع، محمد بن اشعث. یعنی کسانی که اصلاً شکی نیست که از بنی امیه بودند. خود سیدالشهداء هم فرمودند: «مَا كُتِبَ إِلَيَّ مِنْ كُتُبٍ إِلَّا مَكِيدَةٌ لِي وَتَقَرُّبًا لِي بِابْنِ أَبِي سَفْيَانَ.» از همان اول هیچ نامه‌ای برای من نوشته نشد، مگر اینکه می‌خواستند بهانه پیدا کنند برای کشتن من.

چون یزید دنبال کشتن امام حسین بود. اینها می‌خواستند یک بهانه‌ای دست یزید بدهند، بگویند امام حسین خارج شد و به این دلیل هم یزید سیدالشهداء را کشت.

لذا اگر بخواهیم با نگاه تاریخی صرف، کربلا را ببینیم، قطعاً به انحراف خواهیم رفت.

• علت حرکت سیدالشهداء سلام الله علیه چه بود؟

همان که خودشان هنگام خروج از مدینه به ام سلمه فرمودند. وقتی آمدند از او خداحافظی کنند، ام سلمه گفت: آفاجان، هر کجا می‌خواهید بروید عیب ندارد، ولی جایی هست به اسم کربلا، آنجا نروید.

- چرا نروم؟ ام سلمه گفت: یک روزی من آدم در اتاق را باز کردم، دیدم پیغمبر اکرم شما را در بغل گرفتند، عضو پیکرت را می‌بوسند. گفتم یا رسول الله، پدر بزرگ، نوه‌اش را دوست دارد. صورتش را می‌بوسد، گونه‌اش را می‌بوسد، پیشانی و سرش را می‌بوسد، اما می‌بینم شما جای‌جای کمر، سینه، انگشت، دست، بازو، دور گردن و همه جای حسین را دارید می‌بوسید. علتی دارد؟

فرمودند: ام سلمه، «أَقْبِلْ مَوَاضِعَ السُّيُوفِ.» جای شمشیرها را می‌بوسم.

بعد به من فرمودند: ام سلمه، قدری خاک به تو می‌دهم، هر موقع از این خاک، خون تازه جوشید، بدان «قُتل الحسين بکربلاء عطشاناً». لذا هر کجا می‌خواهید بروید، ولی کربلا نروید.

امام حسین فرمودند: جدّم پیغمبر به من گفت که «یا حسین، أخرج الى العراق.»

عین همین عبارت را به محمد حنفیه و جابر بن عبدالله انصاری هم گفتند.

مرحوم کلینی در جلد اول کتاب کافی، بابی منعقد فرموده‌اند تحت عنوان: «ان الائمه عليهم السلام لم يفعلوا شيئاً و لا يفعلون الا بعهد من الله و امر منه لا يتجاوزونه.» حضرات اهل بیت هر چه که می‌کنند، به امر خداست. و جزئیات این دستورات در شب قدر به امام گفته می‌شود. «افعل کذا و کذا لامر قد کانوا علموه امروا کیف يعملون به.»

چطور برای ما دستوراتی هست که مثلاً دو رکعت نماز صبح بخوانیم، اهل بیت عليهم السلام هم یک دستورات مشترک با ما دارند، یک دستورات مختص خودشان را هم دارند. مرحوم حرّ عاملی می‌گوید: «و الاحادیث فی ذلک متواتره.» روایات آن متواتر است و هیچ جای شکی در آن نمی‌ماند.

• اینکه چرا سیدالشهداء به کربلا رفتند، باید با یک نگاه و حیانی به کربلا نگاه کرد.

ممکن است کسی بپرسد در مسیری که سیدالشهداء علیه السلام می‌آمدند، جملاتی فرمودند. مثلاً وقتی که حضرت از مدینه به سمت مکه خارج شدند، در بیست و هشتم ماه رجب، محمد حنفیه آمد عرضه داشت که: ز اهل بیت رسالت همین تو را داریم / به جز تو از پدر مهربان، که را داریم؟ هر چه اصرار کرد که آقا جان نروید؛ امام حسین فرمودند باید بروم.

بعد یک وصیتی نوشتند برای محمد حنفیه که جمله‌ی معروفی در این وصیت است: «أَنْتِ لَمْ أَخْرُجْ أَشِيراً وَ لَا بَطِراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظالماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ وَ أَبِي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ.» می‌خواهم امر به معروف کنم.

یعنی امام حسین از مکه به سمت کربلا راه افتادند که امر به معروف کنند؟

یا روز عاشورا فرمودند: «أَلَا وَ إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَّزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذِّلَّةِ وَ هِيَ هَاتَا مِنَ الذِّلَّةِ.» آیا این موضوع باعث شد که امام حسین به کربلا بروند؟

نه عزیز من. خداوند متعال دستوراتی به ما می‌دهد، اما چون او حکیم است، دستورات خدا حکمت دارد.

در خطبه‌ی فدکیه، حضرت زهرا سلام الله علیها حکمت بعضی از دستورات خدا را گفته‌اند. مثلاً چرا روزه واجب است؟ «فَرَضَ اللَّهُ الصَّيَّامَ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ».

چرا حج واجب است؟ «فَرَضَ اللَّهُ الْحَجَّ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ» چون موجب عزت اسلام است.

خدا حکیم است. هر دستوری هم که می‌دهد، حکمتی دارد.

امام حسن علیه السلام با دستور خدا، آتش‌بیس امضا کردند. اما حکمت این دستور چه بود؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: «لَوْ لَا مَا فَعَلَ، لَمَا بَقِيَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَّا قُتِلَ». اگر این کار را نمی‌کردند، روی زمین یک نفر از شیعیان ما باقی نمی‌ماند، مگر کشته می‌شد.

یعنی دستور، دستور خداست اما حکمت دارد.

چرا پیغمبر اکرم با عایشه ازدواج کردند؟ دستور خدا بود.

حکمتش چه بود؟ امیرالمومنین فرمودند: به دلیل اینکه مردم به وسیله‌ی عایشه، امتحان شوند.

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ. (انبیاء/۲۶ و ۲۷)

• حالا چرا امام حسین علیه السلام به کربلا رفتند؟

حکمت کربلا رفتن امام حسین همین جملاتی‌ست که حضرت فرمودند. یعنی انگیزه‌ی حرکت، دستور خداست؛

اما امر به معروف، نهی از منکر، با عزت کشته شدن و...، تمام اینها، حکمت حرکت امام حسین است. آثار حرکت سیدالشهداء سلام الله علیه است.

وقتی که سیدالشهداء سلام الله علیه عصر عاشورا به قلب سپاه زدند، که امام زمان علیه السلام این‌طور به تصویر می‌کشند: جَدَّ غَرِيبٍ حَسِينٍ «وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ»، در گرد و غبار جنگ فرو رفته بودی، «مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ» خیلی اذیت کردند، «أَحْدَقُوكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ». حال سیدالشهداء طوری بود که تمام ملائکه‌ی آسمان به ضجه در آمدند.

چقدر آقایی شما یا ابا عبدالله!

امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از اینکه جگرش را با داغ علی اکبر آتش زدند، جنیان آمدند گفتند یا ابا عبدالله، بگذار کمکت کنیم. حضرت فرمودند: فکر کردید من نیاز به کمک شما دارم؟ نامردی است، چون شما دیده نمی‌شوید

و نامرئی هستید. «لایقاتل المرئی.» اینها شما را نمی بینند. شما بخواهید بجنگید، نامردی است. گفتند آقا ظاهر می شویم. قبول نکردند.

یکی از حکمت های کشته شدن امام حسین این است که فرمودند: اگر من امروز کشته نشوم، «من ذا یكون ساکن حفرتی؟» آن وقت چه کسی در کربلا دفن می شود؟ قرار است اینجا پناهگاه شیعیان من باشد. قرار است دل شکسته های عالم زیر پرچم جمع شوند، بگویند یا حسین. همه ی اینها آثار و حکمت های شهادت سید الشهداء است؛ در حالی که علت اصلی، دستور خداست.

• مهم ترین اثر حرکت امام حسین سلام الله علیه به سمت کربلا و شهادت حضرت را در زیارت اربعین می خوانیم.

آنجا که عرضه می داریم: پروردگارا، «وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ.» حسین، مُهْجَه اش را در راه تو داد. اگر بفهمم مُهْجَه چیست، دیگر نیاز نیست کسی برایم مقتل بخواند. یک خونی در قلب است که تا قلب پاره نشود، آن خون بیرون نمی آید. یعنی یا ابا عبدالله، تو خون قلبت را دادی. قلبت را پاره پاره کردند. که چه بشود؟ «لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلَالَةِ.» که مردم از جهالت نجات پیدا کنند.

- کربلا رفتن سیدالشهداء سلام الله علیه دستور خدا بود؛
- اما اثر اصلی شهادت حضرت: «لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلَالَةِ» است.

• جهالت چیست؟

ما جهل را در برابر علم معنا می کنیم، می گوئیم جهل یعنی نادانی. اما معنای جهل، نادانی نیست. جهل در برابر عقل است. کتاب العقل و الجهل.

امیر عوالم امیر المومنین فرمودند: «الْعِلْمُ مِنْ دُونِ عَقْلِ یَجْنِی عَلَی صَاحِبِهِ.» کسی که علم داشته باشد، اهل مطالعه باشد، اما عقل نداشته باشد، این علم در حق او جنایت می کند. «وَالْعَقْلُ لَمْ یَجْنِ عَلَی صَاحِبِهِ قَطُّ.» کسی که عقل داشته باشد، این عقل هیچ گاه در حق او جنایت و خیانت نمی کند. «مَنْ زَادَ عِلْمُهُ عَلَی عَقْلِهِ» کسی که علمش بیشتر از عقلش باشد، «كَانَ وَبَالاً عَلَیْهِ» این علم، وبال بر او می شود.

پس جهالت یعنی بی‌عقلی.

در کافی، کتاب العقل، روایتی است که موسی بن جعفر سلام الله علیه فرمودند: «مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلا مالٍ و راحة القلبِ مِنْ الْحَسَدِ وَ السَّلاَمَةَ فِي الدِّينِ،» کسی که بدون پول می‌خواهد غنی باشد، می‌خواهد حسد در وجودش نیاید، دینش سالم باشد و ایمانش از فتنه‌ها در امان باشد، «فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ بِأَنْ يُكْمِلَ عَقْلَهُ.» تضرع کن به درگاه خدا که عقل تو را کامل کند.

• عقل چطور کامل می‌شود؟

فرمایش پیغمبر که در روایات شیعه متواتر است و کتاب‌های مخالفین هم آورده‌اند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً.» یعنی زندگی بدون شناخت امام زمان، زندگی جاهلانه است. مفهوم عکسش یعنی اگر حیات تو توأم شد با شناخت حجت بن الحسن سلام الله علیه، اگر زندگی تو بوی معرفتُ الامام گرفت، زندگی تو عاقلانه خواهد بود.

نتیجه چه شد؟ امام حسین علیه السلام کربلا رفتند تا اینکه در اثر شهادت امام، مردم از جهالت نجات پیدا کنند. جهالت چیست؟ دوری از امام است.

زندگی عاقلانه چیست؟ عقل محور بودن در زندگی چیست؟ معرفت الامام است. اینکه دست من در دست حجت بن الحسن باشد.

ای به قربان خال هاشمی‌ات / رخ تو ماه و ابروی تو کمان.

اینکه من بفهمم در هر حال از زندگی، نیازمند به امامم هستم.

خداوند متعال دو روش زندگی و فکری در قرآن بیان می‌کند. یک رویه فکری که امروز مسلط بر تمام عالم است، تز فکری یهود است که «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ.» (مائده/۶۴) یهودیان گفتند دست خدا بسته است. یعنی ما باید برنامه بریزیم. یعنی خدا همه چیز را به دست ما داده است، به ما تفویض کرده است، من باید برای نظم جهان برنامه بریزم. من باید قانون بگذارم. من باید بگویم که در نظام اقتصادی و نظام اجتماعی چگونه باشیم. این سبک تفکر امروز مسلط بر همه‌ی عالم است.

اما از آن طرف خدا در قرآن می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر/۱۵). ای همه‌ی مردم، شما بیچاره‌اید. شما فقیر در خانه خدا هستید. در حداقل‌های زندگی فقیر هستید. «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» او غنی است. برای ریز و درشت زندگی‌تان باید چشمتان به درگاه خداوند متعال باشد. برای سبک لباس پوشیدنم، غذا خوردنم، ازدواج کردنم. خدا را چگونه بشناسم؟ «يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» «لَوْلَا لَمَّا عُرِفَ اللَّهُ» او باید خودش را به ما معرفی کند.

الان بین دنیا دارد به چه سمتی می‌رود؟ حتی اگر در معاشم تامین بشوم، معاد من و آخرتم نابود خواهد شد. یک دانه‌ی میوه این پتانسیل را دارد که تبدیل به یک درخت تنومند بشود. اما آن را روی طاقچه بگذار یا در کمد. دیگر درخت نمی‌شود. اما زیر خاک بگذار. وقتی که در معرض نور قرار گرفت، این دانه شکوفا می‌شود و تبدیل به یک درخت می‌شود. خداوند متعال قدرت‌هایی در وجود انسان گذاشته است که بتواند سعادتمند شود. تعبیر کرده است: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/۳۰) امیرالمومنین تعبیر کردند به «دَفَائِنُ الْعُقُول».

نور آفتاب چیست؟ من باید خودم را در وزش باد و نور آفتاب امام و حجت الله قرار بدهم. اگر من در کنار امام بودم، تمام استعدادهایم شکوفا خواهد شد. اما اگر زندگی من، بدون امام و حجت الله بود، می‌شود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً» زندگی پر از جهل و پر از نکبت خواهد بود.

از طرفی دیگر خدا انسان را یک موجود اجتماعی خلق کرده است. و زندگی اجتماعی در هر صورت نیاز به قانون دارد. قانونی که خود ما بخواهیم بنویسیم، طوری می‌نویسیم که به نفع خودم باشد. پس باید کسی قانون‌گذاری کند که مصلحت همگان را در نظر بگیرد و خودش ذی‌نفع نباشد.

امروزه که در زمان غیبت امام زمان سلام الله علیه داریم زندگی می‌کنیم، حتی برای زندگی اجتماعی‌مان باید بفهمیم که در هر زمان و هر لحظه‌ای، محتاج حجت الله هستیم. «بَابُ الْإِضْطِرَّارِ إِلَى الْحُجَّةِ» برای همین است.

تعبیر قرآن هم این است که: «إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» (ملک/۳۰) خدا از امام، به آب معین، آب گوارا تعبیر کرده است.

ما یک سری نیازها داریم که ضروری ما نیست. مثلاً نیاز به مسکن، اگر مسکن نبود، آدم گوشه خیابان هم زنده می ماند. اما یک سری نیازها ضرورت ماست، مثل پمپاژ خون. اگر قلب، خون را پمپاژ نکند، طولی نمی کشد که از دنیا می رویم و می میریم. ما مضطرب به آب هستیم. باید این را بفهمیم.

در این دهه، عرض ما این است که باید شب عاشورا از اینجا که بیرون رفتیم با همه ی وجودمان بفهمیم که ما مضطرب به حجت بن الحسن هستیم. ما نیازمند به اویم. بفهمیم که نفس کشیدن ما، زندگی ما، بدون امام زمان، نه نوری دارد، نه رونقی دارد، نه برکتی دارد.

امروز هم که غائب است، فرمودند مانند خورشید پشت ابر است. «لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ.»

امام صادق فرمودند فکر نکن که امامت غائب است. فکر نکن تو از امامت دور هستی. چطور خورشید دارد می تابد؟ نور امام در قلب مومن از این خورشید تابنده تر است.

حالا خورشید که دارد می تابد، چرا من از آن استفاده نمی کنم؟ چون خودم را در معرض قرار ندادم. چون پرده ها را تنگ به تنگ به هم دیگر بستم که نوری در خانه من نمی آید. اگر امروز این کدورت را من در دلم حس می کنم، اگر این بی نوری را حس می کنم، برای اینکه خانه ام را رو به خورشید حجت بن الحسن نساختم. به خاطر اینکه دل من کدورت گرفته است و مانع می شود که نور امام بر آن بتابد.

باران از آسمان می آید، خورشید دارد می تابد، من چه باید کنم که این نور در قلب من هم اثر کند؟ کدورت ها برطرف شود؟ جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب.

چطور خانه ام را جارو کنم؟ آماده ساز دیده برای گریستن.

فرمودند: «البكاء على الحسين.» کسی که یک قطره اشک برای سیدالشهداء «مثل جناح البعوضه» از کنار چشمش بریزد، «غفر الله له ما تقدم من ذنبه.»

امام سجاده علیه السلام در صحیفه می فرماید: «الهي ركعتُ لك حَتَّى يَخْلَعَ صُلْبِي» اگر آنقدر در برابر تو رکوع کنم که عضو عضو پیکر من از هم گسسته شود، «و سَجَدْتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حَدَقَتَايَ» آنقدر در برابر تو سجده کنم که چشمم از کاسه بیرون بزند، «ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ

سَيِّئَاتِي.» و هیچ‌گاه به دلیل خجالت یک گناه‌م، سرم را بلند نکنم، لیاقت پیدا نمی‌کنم که خدا تو یک گناه مرا ببخشی، چون «أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ.» چون عصیانِ تو را کردم.

حالا امشب که اینجا آمدم، لباس عزا تنت کردی و می‌گویی یا بن الحسن، سرت سلامت. آمدی قطره اشکی برای سید الشهداء سلام الله علیه بریزی، فرمودند: «غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ.»

بعد ندا می‌آید که هر چه گناه کرده بودی، خدا بخشید. «صرت كيوم الذي ولدت من أمك.» مثل اولین روزی شدی که از مادرت به دنیا آمدم.

لذا برای تقرّب به حجت بن الحسن، برای تابیدن نور امام زمان سلام الله علیه در قلب‌ها، ما باید اهل بکاء بر سیدالشهداء باشیم.

لذا تا دم آخر با اینکه در گودال افتاده بود، تشنه بود، لب‌هایش ترک ترک شده بود، بدن تکه تکه، یادش به علی اکبر می‌افتاد، یادش به دست و پا زدن علی اصغر می‌افتاد، یک ساعت بعد وقتی دامن رقیه‌اش می‌خواهد آتش بگیرد جلو چشمش بود، با این وجود در آن حال می‌گفت «أنا قَتِيلُ الْعِبْرَاتِ.» من کشته‌ی اشک چشم شما هستم. «لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا وَبَكِي.»

آماده ساز دیده برای گریستن / زیرا بهشت هست بهای گریستن / نام حسین بس است برای گریستن.

در روایات داریم که گریه بر سه نفر، علامت ایمان است. یکی سیدالشهداء سلام الله علیه است.

دوم غریب این روزها که الان داغدار است. از امشب، امام زمان ما شال سیاه بر گردن، گریان، چشم زخم، «أَقْرَحَ جُفُونَنَا» هستند.

نه من به دردش می‌خورم بروم زیر بغلش را بگیرم بگویم سرت سلامت. ما آدرس شما را بلد نیستیم، ولی شما که می‌دانید ما روضه گرفتیم، قدم رنجه نمایید.

گریه برای حجت بن الحسن سلام الله علیه علامت ایمان است. که امام رضا فرمودند: زمان غیبت مهدی ما انقدر سخت است که چشم تمام مومنین برای او گریان است.

و سوم کسی که گریه بر او علامت ایمان است، یعنی اگر می‌خواهم ببینم مومن هستم یا نه، باید ببینم بر این بزرگوار چشمم می‌تواند گریان باشد یا نه، چه کسی است؟ جناب مسلم بن عقیل سلام الله علیهما.

عقیل کنار پیغمبر نشسته بود. امیرالمومنین پرسیدند یا رسول الله، برادرم را دوست دارید؟ فرمودند بله، او را دوست دارم، به دو دلیل. یکی خودش دوست داشتنی است، و دیگر اینکه ابوطالب او را دوست داشت.

بعد پیغمبر شروع کردند به گریه کردن. پرسیدم چرا گریه می‌کنید؟

فرمودند: «وَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّةٍ وَلَدِكُ» خدا به عقیل یک پسر می‌دهد که فدای حسین تو می‌شود.

«فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ» و چشم مومنین بر مسلم بن عقیل گریان می‌شود.

سپس پیغمبر اکرم برای مسلم به گونه‌ای گریه کردند که «جَرَّتْ دُمُوعُهُ عَلَى صَدْرِهِ» اشک از چشم مبارک رسول خدا بر سینه‌شان ریخت.

ای وای از غریبی، کز یاد رفته باشد.

چطور بگویم وقتی برگشت، نگاه کرد به پشت سرش، دید یک نفر محض رضای خدا نمانده است؟

حسین جان! شب‌های شهر تارشان رونق گرفته / روحیه‌ی بیمارشان رونق گرفته

در شهر چو افتاده با اهل و عیالی / نجارها بازارشان رونق گرفته.

یک روزی اینها بر سرشان می‌زدند می‌گفتند مسلم، به خانه‌ی ما بیاید.

آی مردم، اگر روزی مسلم در کوچه پس کوچه‌های تاریک کوفه، با لب تشنه دنبال آب می‌گشت؛ الان ماء معین دنبال تشنه می‌گردد.

چرا اسم طوعه همیشه ماند؟ چون زمان غربت مسلم به دادش رسید.

فقط طوعه نبود که در شهر کوفه از یک غریب پذیرایی کرد. یک زن دیگر هم در کوفه بود، زن خولی، نصفه شب آمد....

امروز روز غربت حجت بن الحسن است. امروز اگر یک قدم برای امام زمان برداری، ببین برایت چه کار می‌کند.

طوعه پرسید: چرا اینجا نشستی؟ گفت کسی را در این شهر ندارم.

- چه می‌خواهی؟

- آب.

آب را نوشید.

کسی که غریب شده است، به کوچک‌ترین محبتی دل می‌بندد. گفت آب را خوردی، بلند شو برو.

گفت جایی ندارم.

پرسید اهل کجایی؟ گفت اهل مدینه.

- کجای مدینه؟

- کوچه بنی هاشم.

- اسمت چیست؟

- مسلم بن عقیل.

- وای! مسلم آمده است خانه‌ی من!

یابن الحسن، چو گذر کنی بر این ره / نظری به زیر پا کن / یا صاحب الزمان!

مسلم به خانه‌ی طوعه رفت. شب تا صبح، چه پذیرایی‌ای!

سه نفر در این خانه هستند؛ طوعه که می‌خواهد طوری پذیرایی کند که سرفراز عالم شود.

بلال پسرش که می‌خواهد فردا صبح پول بگیرد، مسلم را بفروشد.

یکی هم مسلم بن عقیل که نزدیک عید قربان است، ولی باید یک روز جلوتر خودش را قربانی امام حسین کند.

نیمه شب خوابش برد. امیرالمومنین را در خواب دید که به او فرمودند: «مسلم، منتظرت هستم.»

نزدیک صبح بود که صدای پای اسب‌ها بلند شد.

مخزن البکاء می‌نویسد هزار سوار و پانصد پیاده آمدند. می‌خواهند مسلم بن عقیل را ببرند.

یار دارد؟

بله، فقط طوعه! دستش را بلند کرده است می‌گوید خدایا مسلم را یاری کن.

محمد بن اشعث حرفی زد که تا مسلم این جمله را شنید از جا بلند شد.

گفت مسلم، یا در را باز می‌کنی بیرون می‌آیی، یا خانه را آتش می‌زنیم.

این خانواده از این جمله خاطره‌ی بدی دارند. یک روزی هم عمر گفت یا فاطمه یا در را باز کن، یا... .

لذا مسلم بیرون آمد. طوری جنگید و جنگاوری کرد که نوشته‌اند دشمن را می‌گرفت، روی پشت‌بام می‌انداخت.

یک خبیثی آمد، شمشیر زد، لب مسلم را پاره کرد.

سه نفر را گفته‌اند انقدر تیر خوردند که «حتی صار جسمه کالقفذ.»

یکی ابوالفضل العباس است، یکی سیدالشهداء، یکی هم مسلم بن عقیل، علیهم السلام.

نوشته‌اند بالای پشت بام‌ها رفتند، سنگ به صورت او می‌زدند.

چه کسی می‌تواند از روبه‌رو بیاید با این خانواده بجنگد؟

علی اکبر را هم از پشت نیزه به پهلویش زدند.

هرطور که بود حمله کردند مسلم را دستگیر کردند. جلوی دارالعماره رسیدند. مسلم بن عمرو باهلی، آب خنکی

دستش بود. گفت مسلم، از این آب خنک به تو نمی‌دهم. جلوی چشم مسلم، آب را روی زمین ریخت.

دست مسلم را بستند. او را بالای دارالعماره بردند. نفر اول آمد سر را از بدن جدا کند، دستش را که بلند کرد، دست خشک شد.

کاش عمر هم در کوچه دستش خشک شده بود.

مسلم سمت مکه رو کرد، گفت صلی الله علیک یا ابا عبدالله!

گیرم همه‌ی مسیر شد طی، برگرد / خونت شده شرط دادن ری، برگرد

گر وعده تو را میوه‌ی نوبر دادند / نوبر سر اصغر است بر نی، برگرد.

تا سه نفر آمدند. دم آخر یک یهودی آمد سر مسلم را از تن جدا کرد. مردم دیدند یک پیکری از بالای دارالعماره به زمین افتاد.

اما مسلم بن عقیل، وقتی تو را کشتند، دیگر کسی به زن و بچه‌ات کاری نداشت.

«وَتَسَابِقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بَيُوتِ آلِ الرَّسُولِ...»

رحم الله من نادی یا حسین!

اللهم عجل لوليک الفرج